



**شعری از سمیح القاسم در رثای محمود درویش
ترجمه مرتضی حیدری آل کثیر - علی حمزبان**

شانه خالی کردی / از بار سنگین غم‌هایم / و از بار زندگی‌ام / و بر دوشم گذاشتی بار مرگت را /
اسب را چرا تنها گذاشتی چونان ابق / شیبه مرگ را ترجیح دادی / و ترجیح دادی غم‌هایم
پناهم باشند / جوابم ده، ای رفیق جوانم ده / ای رفیق! چرا گنجشک‌های ما بی بال پرواز
می‌کنند؟ / و خواب‌هایمان بدون پنکه (بادبزن) / پرواز می‌کنند؟ / بر بالای حصار آتش و آب و
آب و آتش / جایی نیست جز کشتارگاه‌ها / که بر آن فرود بیایید / گنجشک‌ها مان نوک هاشان
را در خاک گورستان‌های دسته جمعی فراموش می‌کنند / و دانه عشق را می‌یابند / و امنیت
در مرگ / هیچ امنیتی در شورای امنیت نیست / ای دوست! / شورای امنیت، سرزمین بی
طرفی است و ما سختی راه‌ها و سختی جهات / و ما گرد و غبار ملت‌ها و ناتوانی کلمات /
و سی پاره‌ای از نماز / از آن چیزی که صریح به دست آید / و در مرگ، صدای برادرهایمان
طنین می‌اندازد / دشمنان مصیبت زده / و آب و هوایی که بر آدم‌های راحت متراکم می‌شود /
مرگمان را دوست دارند

رفیق! / تو رفتی! / و من چونان شمشیر / تنها نخواهم ماند / نه شمشیرم و نه خونه گندمی
/ نه گلی در دست راست دارم / و نه نارنجکی در مشت چپم /
پیشتر از همه به جان تقدیم شدم / و شدم آنچه را که خدا مقرر کرده بود.

من اولین مسئله‌ها هستم / که خدا آخرینشان نیز خواهد بود.
بگذار جواب‌ها / مشکل مرا کوچک بشمارند / و ابتدای مرا با بسم الله از زمین بلند کنند.
و به سمت ابتدای نور / در تونلی به نام معضلات پیش برند /
تا کتکمان نتوانست / استراتژی‌مان را به انتظار قانع کنند.
خبری نیست! نه از ارتشی / نه از مردان سینه خیزی / نه سیاه لشکری
نه از همسایه‌ای / نه از سازگاری و نه حتی از وطنی /

رفیق! در مرگ پنهان شدی! / و در نگاهت انسان‌ها / عقرب‌هایی که می‌خزند
و گفت‌هایمان را محاصره می‌کنند / آه رفیق! از همان ابتدا در گره طناب داری به دنیا آمدیم
و دیدیم / مگسائی را که می‌جنگند و بر شیرینی شکست گرد آمده‌اند /

اینجایی یاد تو / پیرزنانی نحیف بر عذابمان پای می‌کوبند / با شمع‌ها و اخگرهای افروخته
در دست / و بر می‌کشند مرگت را / جیب‌هایت را برای غنیمتی ناممکن می‌گردند / برای
پیدا کردن / و رمز عقیده‌ات و دردهای مزمنش / و می‌گردند که بخوانند وصیت را / که چه
می‌گوید / در ساحت مرگ تویی و نودی از انسان‌ها / و کجاست وصیت نامه‌ات؟ / وصیت
نامه‌ات را می‌خواهیم؟! / نه کسرابی و نه قیصر! / که بالاتری و گرانتر و بزرگتری! / خود،
وصیت خودی / و خودت سر وصیت و این صدای عصر جاهلیت است / آری رفیق، هیچ
ذهنی طاقت شنیدنت را ندارد / الله اکبر! / تو خودت وصیت نامه خودت هستی / خواهند
فهمید اگر بتوانند / امرؤ القیس را در طغیان مرگ خواندیم / اندوه لور کام / و لامیه الشنفری
/ عذاب نرودا و سحر دراغون و معجزه متنبی / آیا زمانه قافیه‌ها را شیله می‌کشد که منبرش
/ یستی باشد؟! / با هم خواندیم / آنچه را که با هم نوشتیم / امت بردباری و انقلاب سینه
خیزمان / و چیزی نممانده جز تصویر خواب‌های خونینمان / ساعت‌های ایستادن / و سکوت
دو‌دهای انقلابی‌مان / و تو از تمام هیجانت نوشتی / از تمام قلب‌هایمان برای ملتی در یک
سرزمین / و سرزمین در یک ملت / و سلام

باشد و به صرف اینکه شعرهایش در کتاب‌ها و مجلات
است، شاعر است.

(س) و در عراق؟!

الجواهری، بدرشاکر السیاب و عبدالوهاب البیاتی
توانستند شعرهایی ماندگار و پیشرو بسرایند و این
الیه با بقیه جریان فرق می‌کند.

**(س) به نظر تو چه فرقی میان اشعار محمود
درویش وجود دارد؟ آیا قسایدی که در داخل
فلسطین سروده پخته‌تر است یا خارج؟**

مسلماً قساید و اشعاری که در داخل سروده، با
شعرهای خارج از وطنش فرق می‌کند. به نظرم در
خارج، پخته‌تر و متحول‌تر است؛ ولی در حقیقت
قساید و اشعار داخلی‌اش عمیقتر، پربارتر و صادق‌تر
است که این به دلیل همزیستی او با حوادث است.

**(س) آیا اعتقاد نداری که تلخی محمود درویش در
شعرش بعد از خروج از سرزمینش بیشتر شد؟**

(ج) محمود درویش جمله مشهوری دارد که
می‌گوید:

«هنگامی که در اسرائیل بودم، تعجب می‌کردم که
اسرائیل چگونه توانست در شش روز ارتش عرب را
شکست دهد؟ اما وقتی که خارج شدم و احوال جهان
عرب را مشاهده کردم، تعجب کردم که چگونه ارتش
عرب توانست شش روز مقاومت کند؟ و این همان
واقعیت است.»

**(س) قصیده سرزنش آمیزی که برای درویش
نوشتی، آیا بعد از خروج از وطنش بوده؟!**

(ج) قصیده، دو سال قبل از سفر درویش به لبنان
نوشته شد. تنها در مورد فکر و اصول بود و برای
هر انسانی که زندگی را در خارج از وطنش شیرین
می‌یابد و وطنش را فراموش می‌کند.

گفت‌وگو و ملاقات با محمود درویش اصول و نظرگاه
من بود. با او دیدار کردم و اختلاف خصوصی ما
همچنان پایدار بود؛ چون که در آخر نیز به اختلافی
شخصی مدلل شد و نظر من در این مورد همچنان
پایدار است.

